

توحید الوهابیین وإلغاء وساطة وشفاة الأنبياء والأوصياء

قال تعالى: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا
بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ
يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُهِينًا) [320].

خدای متعال می فرماید: «کسانی که به خدا و پیامبران کافر می شوند و
می خواهند میان خدا و پیامبران جدایی افکنند و می گویند که بعضی را
می پذیریم و بعضی را نمی پذیریم، و می خواهند در این میانه راهی برگزینند * اینان
در حقیقت کافرانند و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته ایم» [321].

إن مسألة إلغاء دور ومكانة الأنبياء والأوصياء ليست جديدة بل
هي ولدت مع أول نبي خلقه الله سبحانه وتعالى وهو آدم (ع)، فقد
أنكر ورفض وكفر إبليس (لعنه الله) بدور آدم (ع) ورفض
السجود لآدم ولم يقبل أن يكون آدم (ع) قبلته إلى الله.

نفی کردن و الغای نقش و جایگاه انبیا و اوصیا موضوع جدیدی نیست بلکه این
قضیه همزاد با اولین پیامبری است که خدای سبحان و متعال او را خلق نمود،
یعنی آدم (ع)؛ ابلیس لعنت الله نقش آدم (ع) را منکر شد و نسبت به آن ره کفر و
انکار پیمود و از سجده بر او امتناع ورزید و نپذیرفت که آدم (ع) قبله‌ی او به سوی
خدا باشد.

لم يكفر إبليس بالله ولم يرفض عبادة الله ولكنه رفض أن يسجد
لآدم، رفض الاعتراف بفضل آدم وأنه قبلة وشفيع وواسطة إلى
الله، وربما يصح أن نقول إن إبليس توصل إلى توحيد الوهابيين
قبلهم، وربما الأصح إنه عداهم بدائه واستفزههم بندائه، فوجدهم
نعم المجيبون وأفضل من تابع خطاه في التنكر لأولياء الله .

ابليس به خدا كافر نشد و از عبادت خداوند نیز سرپیچی نکرد ولی از
سجده‌گزاری بر آدم سر باز زد و این که به فضل و شرافت آدم معترف شود و او را
قبله و شفیع و واسطه‌ی خود به خدا بداند، را قبول نکرد. شاید درست باشد که
بگوییم ابليس قبل از وهابی‌ها به توحيد آنها رسیده بود و شاید درست‌تر آن باشد
که او آنها را به بیماری خودش مبتلا ساخت و با ندایش آنها را تحریک نمود و چه
خوب اجابت‌کنندگانی یافت و چه پیروان والامقامی که از خطای او در انکار اولیای
خداوند(ع) پیروی می‌کنند، پیدا کرد!

وقد بين الله سبحانه وتعالى حال إبليس في القرآن بأوضح بيان،
ولا يجد عاقل إن تدبر القرآن فرقاً بينه وبين الوهابيين، بل لم
يكتف الوهابيون بإنكار مقام الأنبياء والأوصياء وشفاعتهم
وكونهم قبلة الله (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ
دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) [322]، حتى زادوا على
إبليس في كفره وتنكره لحجج الله، فقاموا بهدم البقع الطاهرة
المقدسة لحجج الله آل محمد، وهي مواضع رحمة وبركة الله
سبحانه وتعالى فتبين حقدهم وبغضهم لآل محمد وتبين مدى
الشبه بين الوهابيين وبين إبليس، قال تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [323].

خداوند سبحان وضعیت ابلیس را به روشن‌ترین بیان در قرآن تشریح فرموده است و اگر انسان خردمند در قرآن تدبر کند، تفاوتی بین او و وهابی‌ها نمی‌یابد، بلکه وهابی‌ها نه تنها مقام انبیا و اوصیا(ع) و شفاعت آنها و این که ایشان قبله‌ی خدا هستند را انکار کردند: «و آنگاه به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربتافت سجده کردند. آیا شیطان و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آن که دشمن شمايند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند» [324]، بلکه بر کفر و انکار ابلیس نسبت به حجت‌های الهی افزودند و اقدام به تخریب آرامگاه‌های مطهر و مقدس حجت‌های الهی آل محمد(ع) که جایگاه‌های رحمت و برکت خداوند سبحان و متعال هستند نمودند و کینه و بغض خود نسبت به آل محمد(ع) را نشان دادند و (به این ترتیب) شباهت فراوانی که بین وهابی‌ها و ابلیس وجود دارد، رخ عیان نمود و آشکار گشت. خدای تعالی می‌فرماید: «بگو: بر این رسالت مزدی از شما جز دوست داشتن خویشاوندان خواهم» [325].

فما أبین حقدهم علی آل محمد بهدم أضرحتهم، وما أبعدهم عن المودة التي أمر الله بها المسلمین، ولو لم یکن إلا قوله تعالی: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا) [326]، لکفی فی بیان متابعتهم لإبلیس فی الکفر بأولیاء الله سبحانه و تعالی.

آنها با منهدم ساختن ضریح‌های آل محمد(ع)، اوج کینه‌ای که نسبت به آل محمد(ع) دارند را علنی ساخته‌اند و چه دورند از دوستی و محبتی که خداوند، مسلمانان را به آن دستور داده است، و اگر جز همین سخن خدای تعالی به

تنهایی نبود: «و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همگان جز ابلیس سجده کردند. گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟» [327] ، در پیروی آنها از ابلیس در کفرورزی نسبت به اولیا خداوند سبحان و متعال کفایت می‌کرد.

فابلیس (لعنه الله) لم یرض أن یكون شفيعه إلى الله، والواسطة بينه وبين الله، وقبلته إلى الله نبي الله آدم (ع)، وهؤلاء الضالون المضلون أتباع إبليس في التتكر لأولياء الله لا يقبلون أن يكون النبي محمد شفيعهم إلى الله، والواسطة بينهم وبين الله، وقبلتهم إلى الله، بل ولا يقبلون حتى أن رحمة وبركة الله تنزل على من يزور أضرحة آل محمد الذين سأل الله المسلمين مودتهم في القرآن الكريم (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) [328].

ابلیس لعنت الله راضی نشد که آدم (ع) شفیع او به سوی خدا، واسطه‌ی بین او و خدا، و قبله‌ی او به سمت خدا باشد. این انسان‌های گمراه گمراه کننده نیز در انکار اولیای الهی، پیرو ابلیس اند و نمی‌پذیرند که پیامبر خدا حضرت محمد (ص) شفیع آنها به درگاه خدا و واسطه‌ی بین ایشان و خدا و قبله‌ی آنها به سمت خدا باشد؛ و حتی از پذیرش این مطلب که رحمت و برکت الهی بر کسی که آرامگاه‌های آل محمد (ع) را زیارت می‌کند نازل می‌شود، ابا دارند؛ همان کسانی که خداوند در قرآن کریم، مسلمان را به مودت و محبت آنها فراخوانده است: «شیطان گمان خود را درباره‌ی آنها درست یافت و جز گروهی از مؤمنین، دیگران از او پیروی کردند» [329].

ولكل عاقل أن يتدبر: هل يوجد أوضح وأبين من متابعة الوهابيين لإبليس في الكفر وإنكار دور حجة الله وخليفته سبحانه من الأنبياء والأوصياء؟ وهم يتعللون لتغطية بغضهم لحجج الله وخلفائه في أرضه بعلل واهية:

- بأن الاعتقاد بشفاعة مخلوق بين يدي الله شرك.

- بأن الاعتقاد بمخلوق يقضي الحوائج بإذن الله شرك.

بر هر انسان خردمندی است که بیاندیشد: آیا واضح تر و روشن تر از پیروی وهابی ها از ابلیس در کفر و انکار نقش حجت خدا و جانشین او از انبیا و اوصیا (ع) وجود دارد؟ آنها برای سرپوش نهادن بر حقد و بغضی که نسبت به حجت های الهی و خلفای خدا در زمینش دارند، دلایلی واهی عرضه می نمایند:

- به این که اعتقاد به شفاعت مخلوق در پیشگاه خدا، شرک است.

- به این که اعتقاد به این که مخلوق به اذن خدا حوائج و نیازها را برآورده می سازد، شرک است.

وباختصار: هم يعتقدون إن الاعتقاد بوجود الواسطة بين العباد والمعبود شرك، ويرفضون هذا الاعتقاد أو العمل به، وأتصور أنهم لو راجعوا موقف إبليس مع آدم لما وجدوه يختلف قيد أنملة عن موقفهم في رفض الوسيط والقبلة إلى الله سبحانه (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا)، (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

به اختصار: وهابی ها بر این باورند که اعتقاد به موجود بودن واسطه بین بندگان و معبود شرک است، و این دیدگاه یا رفتار را قبول ندارند. به گمانم اگر آنها به موضع گیری ابلیس با آدم مراجعه کنند، متوجه می شوند که وضعیت خودشان در

نپذیرفتن واسطه و قبله به سوی خدای سبحان، سر سوزنی با نگرش ابلیس تفاوت ندارد: «و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همگان جز ابلیس سجده کردند. گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟» «شیطان، گمان خود را درباره‌ی آنها درست یافت و جز گروهی از مؤمنین، دیگران از او پیروی کردند».

وهذه بعض النقاط للتوضيح أكثر ولرفع الشبهة عن المشتبه الذي يطلب الحق، ولعلمهم يلتفتون أن الله تَعَبَّدَ الخلق أول ما تَعَبَّدَهُمْ- بالسجود لخليفته والواسطة بينه وبينهم، ولعلمهم لا يرفضون السجود والاعتراف بدور خليفة الله في أرضه باعتباره واسطة إلى- الله وشفيعاً بين يدي الله بحقيقته التي لا تموت ولا تفنى بموت جسده أو فنائه، فما دامت حقائقهم باقية فإن شفاعتهم ووساطتهم باقية، ولعلمهم يتركون متابعة إبليس في إنكار الوساطة والتنكر للوسيط (خليفة الله).

نکاتی برای توضیح بیشتر و رفع شبهه برای کسی که حق را طلب می‌کند: شاید ملتفت این معنا باشند که خداوند وقتی خلائق را به بندگی گرفت، اولین بار آنها را به سجده کردن بر جانشین و واسطه‌ی بین خود و آنها به فرمان برداری دعوت کرد و شاید آنها از سجده کردن بر جانشین خدا در زمینش و اقرار به نقش او، سر باز نمی‌زنند، به این اعتبار که وی واسطه به سوی خدا و شفیع در پیشگاه حضرت حق است؛ با حقیقت و ذاتش که با مرگ یا فناى جسمش، نمی‌میرد و فانی نمی‌گردد؛ و مادام که ماهیت و ذات آنها باقی است، شفاعت و واسطه‌گری‌شان نیز برجا است؛ و شاید که از پیروی از ابلیس در انکار نقش واسطه‌گری و ناخوش داشتن میانجی (خلیفه خدا) دست بردارند.

ومتوكلاً على الله أقول:

و من با توکل بر خداوند، این مطالب را خاطر نشان می‌کنم:

۱-الذهاب إلى الطبيب واستعمال الدواء لا يمثل شركاً بالله، كما إنهما لا ينفعان الإنسان إذا لم يشأ الله ويجعل بإمكان الطبيب والدواء أن ينفعا الإنسان، كذا الحال إذا كان الأمر بالنسبة للروح، ولكن الطبيب هذه المرة أرواح الأنبياء والدواء الكمال الذي يفيضونه على من يواليهم، فالتوجه لهم ليس شركاً بالله؛ لأنهم لا ينفعون الإنسان إلا بإذن الله، كما أن الإعراض عنهم هو غاية الجهل والكفر؛ لأنهم أسباب شفاء الأرواح وهذا مقام جعله الله لهم عندما جعلهم خلفاءه الذين يواجه بهم بقية خلقه في أرضه، وليس لأحد أن يسلبهم إياه ومن يعترض يكون كإبليس الذي رفض السجود لأولهم (آدم (ع)).

۱- رفتن به سراغ پزشک و استفاده از دارو شرک به خدا نیست؛ همان‌طور که اگر خدا نخواهد و این امکان را در پزشک و دارو قرار ندهد که برای انسان نفعی به دنبال داشته باشند، این دو انسان را سودی نمی‌رسانند. در مورد روح نیز وضعیت بر همین منوال است ولی این بار پزشک، ارواح انبیا می‌باشد و دارو نیز همان کمالی است که بر دوست‌داران خود افاضه می‌کند. آهنگ آنها کردن، شرک به خدا نیست زیرا آنها نفعی به انسان نمی‌رساند مگر به اذن خدا. روی گرداندن از آنها نیز غایت جهل و کفر است زیرا آنها اسباب شفای ارواح هستند و این مقام را خدا برای آنها قرار داده است آنگاه که آنها را به عنوان خلفای خود برگزید تا بقیه‌ی خلقش در زمینش از طریق آنها با او مواجه شوند. کسی نمی‌تواند

این مقام را از آنها بگیرد، و کسی که به این موضوع اعتراض کند از جنس ابلیس است که از سجده بر اولین جانشین خدا (آدم (ع)) سر باز زد.

۲- و أيضاً هم لا ينفعون شيئاً إذا لم يشأ الله كالطبيب والدواء، ولذا فلا بد من التوجه إلى الله بالدعاء لينفع الطبيب والدواء وينتفع المريض، فهم لا ينفعون ولا يشفعون إلا بإذن الله وإرادته.

۲- اینها نیز مانند پزشک و دارو، اگر خدا نخواهد هیچ سودی ندارند و لذا برای این که پزشک و دارو کارگر افتد و بیمار از آنها بهره‌مند شود، باید با دعا، رو به سوی خدا آورد. آنها نه سودی می‌رسانند و نه شفاعتی می‌کنند، مگر با اذن و اراده‌ی حق تعالی.

۳- من يتوجه إلى أطباء الأرواح والأنبياء والأوصياء ويترك التوجه إلى الله بالدعاء ويعتقد أنهم ينفعون دون التوجه إلى الله ودون أن يأذن الله لهم فهو مشرك، ولن ينفعونه شيئاً ولن ينتفع منهم شيئاً (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا) [330].

(وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) [331].

۳- کسی که به پزشک یعنی ارواح انبیا و اوصیا روی می‌آورد و توجه نمودن به سوی خدا به وسیله‌ی دعا را ترک می‌کند و معتقد است که اینها بدون توجه به خدا و بدون آن که خدا ایشان را اذن دهد سود می‌رسانند، مشرک است؛ ارواح انبیا و اوصیا هیچ سودی به او نمی‌رسانند و این فرد مشرک نیز از آنها هیچ طرفی نمی‌بندد: «در آن روز، شفاعت سود ندهد، مگر آن را که خدای رحمان اجازه دهد و سخنش را بپسندد» [332] ، «شفاعت نزد خدا سود نکند مگر درباره‌ی کسی

که او خود اجازه دهد، و چون بیم از دل هایشان برود گویند: پروردگارتان چه گفت؟
گویند: سخن حق گفت و او بلند مرتبه و بزرگ است» [333].

۴- ومن يعرض عنهم ويدعي أنه يتوجه إلى الله مباشرة لكي لا يكون مشركاً، فهو في الحقيقة موقفه تماماً كموقف إبليس لا يفرق قيد أنملة، فهو كافر بمقامهم الذي جعله الله لهم، وكافر بأمر الله وهذا مطرود من رحمة الله وعبادته كعبادة إبليس (لعنه الله).

۴- موضع کسی که از آنها روی برمی گرداند و مدعی است بی واسطه آهنگ خدا می کند تا مشرک نباشد، در حقیقت درست شبیه موضع گیری ابلیس است و سر سوزنی با آن تفاوت ندارد. او به مقاماتی که خداوند برای ایشان قرار داده کافر است و نسبت به فرمان خدا کفر می ورزد. چنین کسی از رحمت الهی مطرود است و عبادت او مانند عبادت ابلیس لعنت الله می باشد.

قال الصادق (ع): (..... فأول من قاس إبليس واستكبر، والاستكبار هو أول معصية عصي الله بها، قال: فقال إبليس: يا رب اعفني من السجود لآدم وأنا أعبدك عبادة لم يعبدكها ملك مقرب ولا نبي مرسل، فقال الله: لا حاجة لي إلى عبادتك، إنما أريد أن أعبد من حيث أريد لا من حيث تريد، فأبى أن يسجد فقال الله تبارك وتعالى: اخرج منها فإنك رجيم وإن عليك لعنتي إلى يوم الدين). [334].

امام صادق (ع) می فرماید: «....اول کسی که قیاس کرد و تکبر نمود، ابلیس بود و اولین معصیتی که خداوند با آن معصیت شد استکبار (خودبزرگ) بینی بود. حضرت فرمود: پس ابلیس گفت: پروردگارا مرا از سجده بر آدم معاف بدار تا من تو را عبادتی کنم که نه فرشته ای مقرب و نه پیامبر فرستاده شده ای تو را آن گونه عبادت کرده باشد. خداوند فرمود: مرا به عبادت تو نیازی نیست. جز این نیست که من می خواهم آن گونه عبادت شوم که خود می خواهم نه آن طور که تو

می‌خواهی. ابلیس از سجده سر باز زد و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «از اینجا بیرون شو که تو مطرودی» «و تا روز قیامت لعنت من بر تو باد»...» [335].

۵- ثم إن من يفهم ما بينته في أكثر من كتاب ومن خلال القرآن الكريم عن ملكوت السموات يعرف أنّ كون هؤلاء الأولياء من الأنبياء والأوصياء واسطة بين المعبود والعباد هي مسألة قهرية وحتمية وليست اختيارية للعباد، حيث إنّ مقام ومرتبة هؤلاء الأولياء فوق العباد، فلا بد للمعبود من المرور بهم ليصل إلى المعبود.

۵- از آنچه من در بسیاری از کتاب‌ها و از بین آیات قرآن کریم از ملکوت آسمان‌ها بیان کردم، استنباط می‌شود که واسطه بودن این اولیا -از انبیا و اوصیا- بین معبود و بندگان، مسئله‌ای قهری و حتمی است و بندگان را در آن اختیاری نیست، زیرا مقام و مرتبه‌ی این اولیا برتر از بندگان است و بنده برای رسیدن به معبود چاره‌ای ندارد جز این که از (گذرگاه) ایشان عبور کند.

* * *

النساء : 150 - 151.

[321] - نسا: 150 و 151.

[322] - الكهف : 50.

[323] - الشورى : 23.

[324] - كهف: 50.

[325] - شورى: 23.

[326] - الإسراء : 61.

[327] - إسرائ: 61.

[328] - سبأ : 20.

[329] - سبأ: 20.

[\[330\]](#) - طه : 109.

[\[331\]](#) - سبأ : 23.

[\[332\]](#) - طه : 109.

[\[333\]](#) - سبأ : 23.

[\[334\]](#) - بحار الأنوار : ج 11 ص 141، وإيضاً في ج 6 ص 247.

[\[335\]](#) - بحار الأنوار : ج 11 ص 141 و ج 6 ص 247.